

زبان و واژگان شاعر

عباس باقی‌نژاد

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد ارومیه

چکیده

هر شعری، پیش و پس از سروده شدن، با زبان و واژه‌ها سروکار دارد. فکر، تخیل و به طور کلی ماهیت هر شعری، در چارچوب نظام زبانی و دایره واژگانی شاعر شکل می‌گیرد. به تدریج، سنت‌ها و عادات، هر گروه از کلمات را در حوزه معنایی و سبکی خاص جای می‌دهد. شاعران بزرگ، همواره توانسته‌اند حدود عادات واژگانی را شکسته و خود روش‌های تازه‌ای را در این زمینه پدید آورند. معانی و مضامین گوناگون هر شاعری، با تعداد معین و معدودی از واژه‌ها آفریده می‌شود. هر شاعری، به گروهی از کلمات وابستگی عاطفی و روانی دارد. کلمات کلیدی و مکرر شاعر یا واژه‌هایی که در شعر وی بسامد بالا دارند، با دنیای ذهنی و نگرش شاعرانه وی پیوندی عاطفی یافته‌اند. به همین دلیل، از ظرفیت و قوت زیادی برخوردار گشته و بار بیشترین معانی و صور خیالی شاعر را به دوش می‌کشند.

کلیدواژه‌ها: زبان، کلمه، بسامد، شعر، تخیل.

مقدمه

شعر کلامی هنری و دنیای اسرارآمیز واژگانی است که در پیوند و همنشینی خود، خلق مفاهیم، تصاویر و اندیشه‌های شاعرانه را میسر ساخته است. زبان و واژگان آن مایه و زمینه اصلی شکل‌گیری محتوا و ساختار شعر هستند و با امکانات و ظرفیت‌های گوناگونی که دارند، تکوین ماهیت شعر و ظهور آن را میسر می‌سازند. هر شعری پیش و پس از آفریده شدن، با زبان و واژه‌های آن ارتباط و پیوندی ناگسستنی دارد. واژگان که کسوت نهایی شعر هستند و عناصر آن را عینی و قابل رؤیت می‌سازند، در تکوین ماهیت شعر نیز نقش دارند. هر شعری به همان نسبت که به هنگام خلق شدن، نیازمند زبان و واژه‌های آن است، پیش از آفریده شدن و صورت عینی و نهایی پیدا کردن نیز به زبان و واژه‌ها وابسته است. معانی، اندیشه‌ها و تخیلات شعری، همواره با بهره‌گیری ناخودآگاه شاعر از توشه‌های زبانی خویش پدید آمده و در قالب واژه‌های زبان به ذهن می‌آیند. زبان هر شاعر، نخستین سرمایه و مبنای کشف و الهام و ابزاری اساسی برای ظهور خلاقیت‌های او است.

زبان و فعالیت ذهنی

هر شاعری در محدودهٔ زبانی که می‌شناسد و واژه‌هایی که در اختیار دارد، می‌اندیشد. او ناگزیر است همهٔ دریافت‌ها، افکار و عواطف خود را در چارچوب آن نظام بخشد و به قولی «باید کل جهان را از طریق زبان خویش تجربه کند» (شاملو 1365 : 31).

صور و مضامین موجود در شعر و ذهن هر شاعری، پیوسته با ظرفیت زبان وی و دایرهٔ واژگانی او مناسبت و ارتباط می‌یابد. این امر، فعالیتی ناخودآگاه و مرتبط با عادات و روحيات خاص هر شاعری است. زیرا بین دنیای ذهنی انسان و ویژگی‌های زبان او نسبت و پیوندهای گوناگون روانی در کار است. هر واژهٔ زبان، بخشی از عواطف و جلوه‌ای از روان و تخیل انسان را موجودیت می‌بخشد و متجلی می‌کند. گفته شده: «هر واژه‌ای ... یافته‌ای از اندیشه» (کزازی 1368 : 37) و منشأ و مایه‌ای برای تفکر و تخیل است. ظرفیت‌های ذهن و تفکر هر انسانی را زبان و کلمات او تعیین می‌کند؛ یعنی اینکه هر انسانی «تعلق ذاتی و حقیقی به زبان خویش دارد و زبان او جهان اوست و درازا و پهنا و ژرفای جهان او، برابر با درازا و پهنا و ژرفای زبان اوست» (آشوری 1372 : 98).

گفته‌اند: «درک ما از جهان، دنیایی [است که] به وسیلهٔ زبان تفکیک شده است» (بلیز 1379 : 69). زبان و واژه‌هایی که هر کس به طور طبیعی می‌آموزد، در حیطهٔ خود، دارای قابلیت و ظرفیت‌های ویژه‌ای برای اندیشیدن و خیال کردن بوده و می‌تواند «به نوبهٔ خود سازندهٔ ذهنیت ...» (همان : 69) و تعیین‌گر نوع تفکر وی باشد. «مالارمه در جواب شخصی که شکایت می‌کرد که با وجود داشتن فکرهای زیاد نمی‌تواند شعر بگوید، اظهار داشت: شعر را با کلمات می‌سازند نه با افکار» (شاله 1357 : 61). افکار شاعر بیش از آنکه زمینهٔ مفاهیم و معانی شعر او باشد، برآیند زبان و واژه‌هایی است که در اختیار دارد.

بر این اساس، زبان ویژهٔ هر شاعری به عنوان زمینه و بستری برای شکل‌گیری ذهنیت و تفکر شعری اوست. منتقدی در این باره گفته است:

فکر عامل اصلی شعر نیست ... شاعر کلمات را به آن منظور به کار نمی‌برد که نمودار رشته‌ای از افکار است. (دیچز 1370 :

218)

از این نظریه چنین برمی‌آید که تفکر شاعر، بازتابی از زبان او و واژگانی است که در حیطهٔ زبان او با دخالت عوامل گوناگون جای گرفته‌اند. به عبارت دیگر، زبان و کلمات آن «وسیله‌ای برای بیان عقاید نبوده، بلکه شکل‌دهنده ...» (صفوی 1379 : 86) و پدیدآورندهٔ آن هستند و نقشی تعیین‌کننده در محتوای ذهن و اندیشه‌های انسانی دارند. زبان و کلماتی که شاعر با آن انس می‌گیرد، سهم قابل‌توجهی در شکل‌گیری افکار و مفاهیم و معانی شعری وی دارد. به قولی:

زبان جهان ما را می‌سازد ... و ما از منظر زبان خود به جهان می‌نگریم. (صفوی 1379 : 86)

و کیفیت مشاهدات و دریافت‌های ما از هستی و پدیده‌های آن در چارچوب زبانی که می‌شناسیم و متأثر از موجودیت آن، شکل می‌پذیرد. بنابراین، زبان و کلمات در تعیین محتوای ذهن و ساختار اندیشه‌های انسانی نقشی مهم دارد و خود، مایه افکار را فراهم می‌آورد.

برخی زبان و واژه‌های آن را تابعی از ذهن و شرایط ذهنی تلقی می‌کنند و کیفیت زبان و واژگان هر فرد را نتیجه نوع نگرش و اندیشه وی می‌دانند. گفته شده است:

هر شیوه نگرشی به نحوی در جامه زبانی مخصوص جلوه‌گر خواهد شد ... کسی که جهان را تیره و تاریک می‌بیند، با زبانی آن را وصف می‌کند که رنگ بدبینی و غبارآلوده دارد. (شمیسا 1373: 16)

اگر بپذیریم هر محتوایی شکل‌دهنده بیانی خاص و به‌کارگیرنده کلماتی متناسب با ویژگی‌های خود است، در این صورت، باید زبان و کلمات هر شاعری را محصول تفکر و دنیای ویژه او بدانیم؛ یعنی اینکه شاعر، متناسب با کلیت شعر خود، واژه‌هایش را برمی‌گزیند و چگونگی هنر او، تعیین‌کننده حالت بیان و نوع کلماتی است که به کار می‌گیرد. چنانچه شاعر کلمات خود را فقط براساس موضوع کار و متناسب با مضمونی که می‌آفریند، انتخاب کند، باید به نسبت تعدد و تنوعی که در موضوعات و مضامین شعر او هست، تنوع واژگانی نیز در کارش دیده شود، اما می‌دانیم که چنین نیست. شاعران، همه موضوعات و معانی خود را غالباً با تعداد معین و مشخصی از واژه‌ها می‌آفرینند.

شعر، زبان و واژه

شعر فارسی را می‌توان از دیدگاه واژگانی طبقه‌بندی کرد. نوع کلماتی که تاکنون در حوزه‌ها و انواع شعر فارسی به کار گرفته شده، امکان تقسیم‌بندی دیگری را برای آن به وجود آورده است. دوره‌های تاریخی و نیز سبک‌های شعری؛ اعم از سبک دوره‌ای و فردی و غیره، هر یک، ابعاد و اشکال خود را در دایره واژگانی خاصی به ظهور رسانیده و کلمات به‌خصوصی را به عنوان واژه‌های اصلی و کلیدی خود تعیین کرده‌اند. این امر، نتیجه عادت زبانی و واژگانی است که به مرور زمان و با دخالت عوامل گوناگونی پدید آمده است. زبان و کلمات آن، همچون دیگر مقولات می‌توانند بر اثر تکرار، رنگی از عادت به خود پذیرند. «هر کلمه به اعتبار معنی، آهنگ، حروف و اعتبارهای دیگر، در طول زمان پیوندهای گوناگون با واژه‌های دیگر پیدا می‌کند ... پس از زمانی دراز و در یک سنت کهن شعری، واژه مهم تازه‌ای به آن افزوده می‌شود» (موحد 1368: 126). در هر زمانی، گروهی از واژه‌ها به مفهوم و یا موضوعات معینی وابستگی یافته و با ذهنیت و نگرش خاصی درمی‌آمیزند. تحت‌تأثیر این امر، به تدریج، کلمات، ظرفیت و کاربردهای محدود و مشخص پیدا می‌کنند؛ هر گروه از آنها با حوزه‌های معنایی خاص و محدوده‌های عاطفی معینی پیوند می‌یابند و ناگزیر می‌شوند در همان حوزه تعیین‌شده و با همان کارکردهای متعارفی که با گذشت زمان به دست آورده‌اند، استفاده شوند. همیشه تعداد و انواعی از کلمات، با تعدادی از مفاهیم

خویشاوندی می‌یابند، به این ترتیب، ورود واژه‌های تازه به حریم معنایی آنها دشوار می‌گردد. شاعران خلاق و نوآور کسانی هستند که در شکستن حریم معنایی واژگان تلاش می‌کنند و حدود عادت‌ها را نادیده می‌گیرند. آنها به این وسیله، راه ورود کلماتی تازه به حوزه مفاهیم را هموار نموده و خلق معانی متفاوت را با آنها میسر می‌سازند. ظرفیت‌های تازه و بی‌سابقه‌ای که کلمات می‌یابند، مدیون خلاقیت و تلاش شاعران صاحب‌سبک و خلاق است. هنجارهای عادی زبان و عادات بیانی رایج به وسیله چنین شاعرانی کنار نهاده می‌شود، کلمات زبان توسعه می‌یابند و پویایی به دست می‌آورند. این شاعران به دلیل برخورداری از نبوغ و نیز جسارت لازم توانسته‌اند واژه‌هایی نامتعارف را به حوزه‌های متعارف معنایی وارد کنند یا اینکه واژه‌های پذیرفته شده‌ای را از محدوده آن خارج نمایند.

واژه‌های شاعرانه و غیرشاعرانه

در هر دوره‌ای، ذهنیت رایج درباره زبان و واژگان، طبقه‌بندی دوگانه‌ای را درباره کلمات پدید آورده است که طی آن، واژه‌ها به دو نوع شاعرانه و غیرشاعرانه تقسیم شده‌اند. ناگفته نماند خود این ذهنیت نیز نتیجه برخورد محدود شاعران با زبان و واژگان است، زیرا نتوانسته‌اند در شعر خود از تمام کلمات و ظرفیت‌های آنها بهره‌گیرند. تعدادی از واژه‌ها هرگز در ذهنیت شعری و دنیای شاعران راه و جایی نداشته‌اند، اما بعضی دیگر از کلمات در همه حال مورد توجه آنها بوده و با آن زیبایی‌آفرینی و هنرنمایی کرده‌اند. هنجارهای تعیین‌شده شعری و زبانی شاعران، به‌ویژه شاعرانی که خلاقیت و توان کافی برای ایجاد دگرگونی در ماهیت و ظرفیت کلمات نداشته‌اند، زمینه چنین نگرشی را درباره واژه‌ها فراهم کرده است. شاعران بزرگ و صاحب‌سبکی که استعداد و اسباب کافی برای ابداع در عرصه شعر و زبان داشته‌اند، خلاف جهت عادات عمومی حرکت کرده و توانسته‌اند با بهره‌مندی هنرمندانه از واژه‌های به اصطلاح غیرشاعرانه، آنها را به صورتی شاعرانه درآورند. در دوره‌هایی که عرصه شعر از وجود شاعران خلاق خالی بوده، به ندرت، واژه‌هایی تازه به تعداد واژه‌های شعر افزوده شده است. در اساس، دوگانه‌دیدن کلمات و تقسیم‌بندی آنها به دو گونه شاعرانه و غیرشاعرانه، نفی توانمندی و خلاقیت شاعر و تعیین ماهیت و سرنوشتی محتوم برای کلمه است که به ناگزیری مطلق و محکومیت شاعر در برابر آن می‌انجامد. شاعران بزرگ نشان داده‌اند که شاعرانه و غیرشاعرانه بودن، ویژگی ذاتی واژگان نیست، بلکه نتیجه برخورد خلاق و غیرخلاق به کارگیرندگان آن است.

واژه، زبان، تخیل

خصلت هنری شعر، شاعر را به ایجاد رابطه‌ای عاطفی با پدیده‌ها و اشیا وامی‌دارد. اشیا و پدیده‌ها در سازمان هنری شعر با عواطف و اندیشه‌های شاعر درمی‌آمیزند. الفاظ و کلماتی که معرف پدیده‌ها و نشانه مفاهیم هستند نیز در حیطه احساس و عواطف شاعر، نقش و کارکردی تازه می‌پذیرند. نگرش شاعرانه و جنبه هنری فعالیت شاعر، بیشتر اوقات او را به مقابله با عُرف و قراردادهای گوناگون ذهنی و زبانی وادار کرده و بر آن می‌دارد که از حد قوانین و عادات زبانی فراتر رود و واژه‌های زبان را به کسوت معنایی و

القایی دیگرگونه‌ای درآورد. تخیل شاعر، امکانی مناسب و مجالی فراخ برای نوآوری‌های او در حوزه‌های اندیشه و زبان است که در بستر آن، کلمات از محدوده‌های تعیین‌شده تا سطح استعاره و مجاز و سمبل و دیگر فنون هنری و ادبی فرا رفته و توسعه می‌یابند. تخیل شاعرانه، ابزاری است در اختیار نگاه و نگرش هنری شاعر که به او امکان می‌دهد دنیایی دیگر با روابط متفاوت از دنیای واقعی بیافریند. شاعر با مناسبتی که میان عواطف و خیال خود با زبان ایجاد می‌کند، واژه‌های زبان را توسعه داده و به آنها استعداد همنشینی نامتعارف و بی‌سابقه‌ای می‌بخشد. تخیل هنری، ظرفیت و قابلیت نامحدود دارد و می‌تواند «احساس‌ها و اشیا و تجربیات مختلف را در یک لحظه خاص در کنار هم جمع آورد و ... یک حلقه فکری و عاطفی ایجاد ... نماید» (براهنی 1371 : 131) که در فضای آن، ارتباط و پیوندی تازه بین واژه‌های زبان ایجاد می‌شود؛ پیوندی که از پیش وجود نداشته و ذهن شاعر در جریان خیال‌پردازی خود آن را آفریده است. آمیزش تخیل با زبان در دنیای شعر، بهره‌مندی شاعر را از قابلیت‌های مختلف زبان و کلمه ممکن می‌سازد. «زبان استعداد آن را دارد که با هر چرخش عاطفی، خیالی و متوازن ذهن و با استفاده از انعطاف‌پذیری سطح معنایی، تبدیل ...» (وزیرنیا 1379 : 87) و دگرگون شود و صورتی دیگر پذیرد.

بسامد واژه

ساختمان و چارچوب ذهنی هر یک از شاعران نظامی ویژه دارد. هر شاعری در محدوده نظام ذهنی خود، توشه و سرمایه‌های کار خویش را فراهم می‌آورد و دست به گزینش می‌زند. گزینش واژه، یکی از گزینش‌های شاعر است که بی‌ارتباط با نظام حاکم بر ذهن او نیست. به همین علت، نبوغ و استعداد شاعران بزرگ، هر کدام در دایره واژگانی خاصی تجلی و ظهور کرده است. در اشعار هر یک از این شاعران، واژه‌هایی اصلی و کلیدی را می‌توان یافت که سنگینی بار مضامین و معانی گوناگون شعری بر دوش آنهاست. این واژه‌ها در جای جای شعر شاعران حضور داشته و تکرار شده و با زوایای مختلف آن پیوستگی یافته‌اند. کلمات دیگر به گونه‌ای در خدمت همین واژگان کلیدی و محوری درآمده‌اند. شکی نیست که شاعران این واژه‌ها را بیشتر و بهتر از هر واژه دیگری می‌شناسند و ذهن و قریحه خود را به نوعی با آنها انس داده‌اند، طوری که با هر مضمون و معنایی که به ذهن آنان می‌رسیده است، ناخواسته این واژه‌ها نیز به دنبال آن می‌آمده‌اند. نقش این کلمات در معنی‌آفرینی و مضمون‌پردازی شاعران چنان است که سبک بیانی شاعران براساس آنها تعیین می‌شود. این کلمات، همان کلماتی هستند که بسامد بالا دارند و محمل بیشترین معناها و صور خیال شاعر هستند. آنها به طور ناخودآگاه و به تدریج در مسیر تجارب و فراز و فرودهای زندگی شاعر در ذهن وی گرد آمده و با عواطف و اندیشه‌های او آمیخته‌اند. بسامد چنین واژه‌هایی، حکایت از الفتی دارد که به طور طبیعی بین ذهنیت شاعر و آنها پدید آمده است. همواره نوعی قرابت روحی و خویشاوندی روانی بین شاعر و کلمه‌های کلیدی شعر او هست که نشان می‌دهد او این کلمات را به طور طبیعی و از زندگی خویش آموخته است. به همین دلیل، چنین واژگانی از کارکرد و قوت ویژه‌ای در پرداختن مفاهیم و صور شعری شاعر برخوردار شده‌اند. بخش عمده‌ای از زیبایی و ظرایف اشعار شاعران مدیون این کلمات است. ابعاد گوناگون شعر آنها به این

کلمات وابستگی یافته است. تمایل شاعر در بهره‌مندی از این کلمات امری ارادی و خودآگاه نیست، انگیزه‌ای ناخودآگاه او را به بهره‌گیری از این واژگان وامی‌دارد. چنین واژه‌هایی با آنچه شاعر از دیگران به وام می‌گیرد یا کلماتی که به طور تصنعی و برای فضل‌فروشی به شعر خود راه می‌دهد، تفاوت خواهند داشت. بیان تصنعی برخی شاعران می‌تواند در همین امر ریشه داشته و در اثر کاربرد کلماتی باشد که با دنیای واقعی و عاطفی شاعر الفت لازم را نیافته‌اند.

دانش زبانی و ادبی شاعر

هیچ شاعری از آشنایی با زبان و شناختن مسائل آن بی‌نیاز نیست. تسلط او بر زبان و شناخت درست از کلمات آن، سرمایه‌ای لازم برای شاعری وی به شمار می‌آید، اما کافی نیست، زیرا شاعری کاری صرفاً کلامی و زبانی و به عبارت دیگر، فقط ادبی نیست. سرمایه اصلی برای شاعری، در ابتدا، نگرش شاعرانه و برخورد هنری با امکانات موردنیاز شاعری است. میان نگرش شاعرانه و دیدگاه ادبی تفاوت‌های زیادی است. شناختی که شاعر از کلمات خاص خود به دست می‌آورد، شناختی نیست که صرفاً با دانش زبانی و آگاهی‌های ادبی و لغوی به دست آمده باشد. اگر چنین بود هر ادیب و زبان‌دانی، شاعر به شمار می‌آمد و هر شعری که کلمات ادیبانه و به اصطلاح فاضلانه داشت، بر دیگر اشعار ترجیح می‌یافت. به قولی:

شعر خوب آن نیست که دارای شکوه و جلال الفاظ و متضمن اصطلاحات ادبی و عرفانی و مضامین پیچیده و دقیق باشد، بلکه شعر خوب آن است که الفاظش از روح و ذوق صاحب خود حکایت کند. (سمیعی 1361 : 132)

زیرا شعر، مجموعه‌ای بیشتر و وسیع‌تر از یک محصول صرفاً زبانی بوده و کلامی هنری و عاطفی است. به همین دلیل گاهی ناگزیر می‌شود منطقی متفاوت از اصول و قوانین زبانی رایج داشته باشد.

متقدی گفته است:

کار شاعر، هم‌زمان موسیقایی، پیکرتراشانه و نقاشانه است. (ولک 1379 : 276)

زبان و واژه‌ها در شعر به قابلیت دست می‌یابند که می‌توانند در خود امکانات وسیعی را گرد آورند. در ساحت شعر، زبان «... توسعه می‌یابد و دریافتهایی را عرضه می‌دارد که بسط و عرضه آنها به هیچ شکل دیگری از بیان امکان‌پذیر نیست. (دیچز 1370 : 257)». «هر شعری، تلاشی است برای باز آفریدن زبان، به کلام دیگر؛ منسوخ‌ساختن زبان مرسوم ... و ابداع گفتاری جدید و ... اسرارآمیز» (لیاده 1374 : 35). قوانین و قواعد زبانی و معانی و قراردادهای حاکم بر واژگان، در صورتی که شاعر را از خلاقیت باز دارند و مانع از زیبایی‌آفرینی و هنرنمایی او شوند، خود به خود کنار می‌روند.

شاعر، واژه‌ها را آن گونه که بایسته کار شاعری است، می‌آموزد و به کار می‌گیرد. طبیعت شعر و ذات هنری آن اقتضا می‌کند که شناخت شاعر از کلمات فراتر و ژرف‌تر از شناختی ادیبانه و زبان‌شناسانه باشد. «بورخس» شاعر آرژانتینی، می‌گوید:

وظیفه شاعر این است که به کلمه، اصالت جاودویی اش را باز گرداند. (بورخس 1361: 10)

شاعر ناگزیر است داشته‌های نهفته و جنبه‌های ناشناخته کلمات خود را بشناسد. چنانچه دانش او درباره کلمه محدود به معنا و مفهوم متداول و ادبی آن باشد، نخواهد توانست بار عاطفی و ظرفیت‌های خیالی و روانی کلمات را دریابد. نیما یوشیج زمانی خطاب به شاعری جوان گفته است:

عزیز من باید بتوانی به جای سنگی نشسته، دوار گذشته را که طوفان زمین با تو گذرانیده به تن حس کنی ... دانستن سنگی یک سنگ کافی نیست، مثل دانستن معنی یک شعر است. گاه باید در خود آن قرار گرفت و با چشم درون آن به بیرون نگاه کرد. (نیما یوشیج 1357: 7)

کلمه‌ای که با این کیفیت به حریم واژگانی شاعر راه یابد و در شعر او جای گیرد، به ابزاری مؤثر در کار وی تبدیل می‌شود و شعر او را به کلامی هنری و بی‌تکلف و صمیمانه بدل خواهد کرد.

نتیجه‌گیری

شاعران در مسیر زبان‌آموزی خود، واژه‌های بسیاری می‌آموزند، اما قادر نیستند همه آنها را در شعر خویش به کار گیرند و تنها تعدادی از کلماتی که می‌شناسند، به شعرشان راه می‌یابد. همه شاعران برای کمال شعر خویش تلاش نموده و معانی، صور خیال و مفاهیم تازه‌ای را جست و جو کرده‌اند. با کمال و توسعه دنیا و اندیشه‌های هر شاعری، در حوزه مفاهیم و مضامین شعر او نیز توسعه و تنوع پدید آمده است. برای شاعر، تحول در همه ابعاد و عناصر شعری میسر بوده، اما این تحولات، کمتر توانسته است به تغییری اساسی در تعداد و نوع واژگان شاعر بینجامد. شاعران به نسبتی که در افرونی و گستردگی مضامین و دیگر جنبه‌های شعر خود توفیق داشته‌اند، در توسعه واژگان و تنوع و تعدد آن توفیق نیافته‌اند. هیچ شاعری بی‌میل نیست شعر خود را از کثرت و تعدد واژگانی برخوردار سازد. با این همه، شاعران، هر یک توانسته‌اند فقط گونه و تعدادی از واژه‌ها را برای ترسیم و بیان معانی بسیار خود به کار گیرند. کلمات محوری و کلیدی هر یک از شاعران، که محمل اصلی معانی و صور شعری آنهاست، همواره عددی محدود و حالتی نسبتاً ثابت دارند.

محدودیت واژگانی، توانسته به دو گونه بر کار شاعران و کیفیت شعر آنان تأثیر گذارد: یا راه تکرار و ابتذال را پیش پای آنان هموار نموده و دنیای شعر آنها را به حریم‌های خاصی از معنی و خیال مقید گردانیده است؛ یا اینکه زمینه و فرصتی برای تلاش و جست و جوی آنان در عرصه زبان و تخیل شعری فراهم آورده است. شاعران خلاق چنین محدودیتی را به امکانی برای بروز خلاقیت و نشان دادن هنرمندی و توانمندی‌های خویش تبدیل کرده‌اند. ناگزیری شاعر در برابر کلماتی خاص سبب شده تا او همه نبوغ و توان خویش را در قالب این واژه‌ها بگنجانند و معانی و صور گوناگون شعری خود را با آنها آشتی دهد.

کتابنامه

آشوری، داریوش. 1372. *بازاندیشی زبان فارسی*. ج 1. تهران: مرکز.

- الیاده، میرچا. 1374. اسطوره، رویا، راز. ترجمه رویا منجم. چ 1. تهران: فکر روز.
- براهنی، رضا. 1371. طلا در مس. جلد 1. چ 1. تهران: براهنی.
- بلزی، کاترین. 1379. عمل نقد. ترجمه عباس مخبر. چ 1. تهران: قصه.
- بورخس، خورخه لوئیس. 1361. سرخ و آبی. ترجمه حسن تهرانی. چ 1. تهران: آینه.
- دیچز. دیوید. 1370. شیوه‌های نقد ادبی. ترجمه غلامحسین یوسفی و محمدتقی صدقیانی. چ 3. تهران: علمی.
- سمیعی، کیوان. 1361. تحقیقات ادبی یا سخنانی پیرامون شعر و شاعری. چ 1. گیلان: گیلان.
- شاله، فیلیسین. 1357. شناخت زیبایی. ترجمه علی اکبر بامداد. چ 4. تهران: طهوری.
- شاملو، احمد. 1365. هنر و ادبیات امروز (گفت و شنود با شاملو). به کوشش ناصر حریری. بابل: کتابسرای بابل.
- شمیسا، سیروس. 1373. کلیات سبک‌شناسی. چ 2. تهران: فردوس.
- صفوی، کوروش. 1379. درآمدی بر معنی‌شناسی. چ 1. تهران: حوزه هنری.
- کزازی، میرجلال‌الدین. 1368. زیبایی‌شناسی سخن پارسی. چ 1. تهران: مرکز.
- موحد، ضیا. 1368. «از تقلید تا خلق». کیهان فرهنگی. ش 4.
- نیمایوشیچ. 1357. حرف‌های همسایه. چ 4. تهران: دنیا.
- وزیرنیا، سیما. 1379. زبان شناخت. چ 1. تهران: قطره.
- ولک، رنه. 1379. تاریخ نقد جدید. ترجمه سعید ارباب شیرانی. چ 4. چ 1. تهران: نیلوفر.